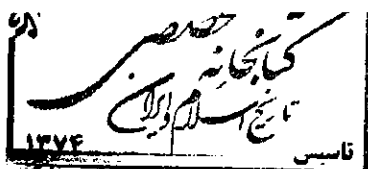


## روش نوینی در نقد!

اساس نیمه اول مقاله آقای دکتر ایرج وامقی بر چند اصل زیر مبتنی است: نخست آن که ایشان شیعه بودن فردوسی را قبول ندارند؛ دیگر آن که برخلاف همگان معتقدند حدیث معروف هفتاد و دو یا هفتاد و سه فرقه، کنایه از ۷۲ یا ۷۳ فرقه دین اسلام نیست بلکه مقصود از آن ۷۲ یا ۷۳ دین و مذهب مختلف است که یکی از آنها اسلام است؛ سدیگر آن که ایشان برخلاف اهل فن معتقدند اختلاف فردوسی با سلطان محمود غزنوی تنها بر سر کم بودن پول و صله بوده است نه بر سر اختلاف نظر مذهبی و غیره. آقای دکتر وامقی از شش دلیل بنده بر رد اصالت چهاربیتی که در دیباجة شاهنامه در ستایش خلفای راشدین آمده است، تنها یک دلیل را «قوی» دانسته اند و آن کار رفت و آژة بعد در بیت اول است که در شاهنامه ظاهراً در جای دیگر بکار نرفته است. ولی ایشان معتقدند که به این دلیل هم نمی توان هر چهاربیت را الحاقی دانست و پیشنهاد کرده اند که فقط همان یک بیت حذف شود و یا بعد به جزاز تصحیح شود. اکنون نظری به هر دو پیشنهاد ایشان بیندازیم:

اگر بیت را حذف کنند، در این صورت گذشته از این که در ستایش خلفای راشدین ابوبکر فراموش شده است، باید بیت سوم را هم که می گوید: «پس از هردوان بود عثمان گزین...» یا حذف کنند و یا چون قبلاً ابوبکر را حذف کرده و فقط عمر را باقی گذاشته بودند، این بیت را هم بصورت: پس از هر یکان بود... تصحیح کنند. همچنین بیت چهارم را هم که می گوید: «چهارم علی بود...»، یا باید حذف کنند و یا چون ابوبکر را حذف



کرده بودند، این بیت را هم بصورت: و سوم علی بود...، و اگر عثمان را حذف کرده اند، آن را بصورت: و دوم علی بود... تصحیح کنند. این مذهب جدید اسلامی را به چه نامی جز به نام بدعت گذار آن می توان خواند! این فعلاً یک نمونه از عدم دقت ایشان در خواندن متن شاهنامه. و اینک نمونه ای از عدم اطلاع ایشان از وضعیت دستنویسهای شاهنامه و عدم آشنایی ایشان با زبان و شیوه فردوسی!

و اما اگر بعد را به جزاز تصحیح می کنند، باید توجه کنند که دوازده دستنویس اساس تصحیح بنده که این روایت را دارند - و دستنویسهای بسیار دیگری که بنده دیده ام - همه بعد دارند و هیچ یک جزاز یا ضبط دیگری ندارد. این موضوع به تنهایی شاید اهمیت چندانی نداشته باشد. ولی در شاهنامه معادل‌های واژه بعد همچون پس، سپس، از پس، پس از، از این پس، از آن پس، آنگه، آنگاه، آنگهی، جزاز، بجز، و هر واژه دیگری که بتواند به گونه ای جانشین بعد گردد، در مجموع چند هزار بار و دست کم هزار بار بکار رفته اند. یعنی در پانزده دستنویس اساس بنده دست کم پانزده هزار بار جای این احتمال هست که در یکی از دستنویسها واژه اصلی را به بعد تغییر داده باشند. وقتی به حدس ایشان در یک محل واحد همه دستنویسها ضبط اصلی را به بعد تغییر داده اند، آیا نباید احتمال داد که در اکثر پانزده هزار مورد دیگر هم این کار را کرده باشند؟ اگرما این اکثر موارد را فقط دو سوم کل آن، یعنی حدود ده هزار بار حدس بزنیم با آن موافقت دارند؟ پنج هزار بار چطور؟ هزار بار چطور؟ پانصد بار چطور؟ صد بار چطور؟ پنجاه بار چطور؟ ده بار چطور؟ پنج بار چطور؟ آقای وامقی تنها دو سه مورد را به بنده نشان بدهند که در یکی از دستنویسهای شاهنامه ضبطی را در آیات اصلی به بعد تغییر داده باشند.

دیگر این که بر طبق «فرهنگ ولف» (ذیل «جز»، شماره های ۴ و ۱۲ و ۱۵) فردوسی حدود سیصد بار جزاز بکار برده است. آقای وامقی «فرهنگ ولف» را بردارند و این موارد را در چاپ مول پیدا و بررسی کنند و ببینند که آیا فردوسی در جایی جزاز را به گونه ای که ایشان تصحیح کرده اند، در محل دو هجای بلند بکار برده است یا نه. و اگر دیدند که بکار نبرده، بلکه همه جا آن را در محل یک هجای کوتاه و یک هجای بلند بکار برده است، دیگر در آینده با نظر کسی که سالیان دراز شب و روز با متن شاهنامه سر و کله زده است این گونه دلیرانه به داوری نشینند و درمتنی که از زبان آن اطلاع چندانی ندارند این گونه به قول خودشان «بسیار آسان و ساده» دست به تصحیح قیاسی بزنند.

دیگر این که در این چهار بیت دو بار واژه رسول بکار رفته است، در حالی که این

واژه بر طبق «فرهنگ ولف» در بقیه شاهنامه فقط چهار بار آمده که دوبار آن هم در دستنویسهای کهن نیست و فردوسی همه جا: پیغمبر، پیغمبر، فرسته، فرستاده، و در معنی سفیر همچنین: پیام آور، پوینده، رونده، سراینده، راهجو و غیره گفته است و حتی در پس و پیش همین چهار بیت که از دین اسلام و مذهب خود سخن می گوید دوبار (و اگر یک بیت را بر طبق چهارمقاله نظامی عروضی بخوانیم سه بار) پیغمبر و پیغمبر گفته و نه رسول. دیگر این که همان طور که عرض کرده بودم عبارت «خورشید پس از رسولان بزرگ بر کسی بهتر از ابوبکر نتایید» سخن مضحکی است و در شاهنامه که بارها و بارها شاهان و پهلوانان به خورشید و دیگر اختران تشبیه شده اند، تا آن جا که بنده به یاد دارم نظیر چنین سخنی نیست.

بنابراین در این چهار بیت از نظر لفظی سه مورد متأخراً مست دارد و این تنها یک دلیل از شش دلیل بنده بر رد اصالت این روایت بود. اگر قبلاً کسانی این روایت را الحاقی دانسته بودند، تنها به دلیل مغایرت آن با تشیع فردوسی بود. ولی بنده آن را نخست به دلیل این ایرادات مهم که بر لفظ آن وارد است الحاقی می دانم. اما در تشیع فردوسی نیز تا زمانه ما کسی شک نکرده بود و جای کوچکترین شکی هم نیست. بنابراین حتی اگر در این چهار بیت کوچکترین ایراد لفظی هم نبود، باز هنوز کسانی حق داشتند که به دلیل تشیع فردوسی در اصالت آن شک کنند، ولی در آن صورت البته جای توجیه اصالت آن هم بود. اما اکنون به دلیل این ایرادات که بر لفظ این روایت هست - و دلایل دیگر که یاد کرده ام - از نظر بنده جای کوچکترین شکی در عدم اصالت آن نیست. ولی بنده با کسی که برای این گونه مباحث متن شناسی کوچکترین تفاهمی ندارد و در اثر عدم آشنایی با زبان شاهنامه معتمد است که این حرفها همه مربوط به سلیقه شخصی است، و اگر لفظی خیلی معیوب بود باید قلم برداشت و آن را «بسیار آسان و ساده» اصلاح کرد، چه بچی بکنم؟

ایشان همچنین از پنج دلیلی که بنده در رد اصالت روایت پیدایش آتش و جشن سده آورده ام جز یکی بقیه را مهم نمی دانند. مثلاً ایشان این دلیل بنده را که این روایت در چندتا از دستنویسها از جمله در دو تا از کهنترین آنها یعنی دستنویس فلورانس مورخ ۶۱۴ و لندن مورخ ۶۷۵ نیامده است به چیزی نمی گیرند، چون بنده در جایی دیگر روایتی را با وجود این که در همه دستنویسهای اساس تصحیح بنده آمده است الحاقی دانسته ام. و نیز این که این روایت در هیچ یک از تألیفات فارسی و عربی پیش از فردوسی و پس از فردوسی و حتی در غرر السیر ثعالبی و زین الاخبار گردیزی و مجمل

التواریخ که از مآخذ فردوسی (و سومین حتی از خود شاهنامه فردوسی) استفاده کرده اند هم نیست، از نظر ایشان بی ارزش است. تنها دلیلی که به نظر ایشان مهم آمده است باز فقط همان ایرادی است که بنده به برخی از الفاظ روایت گرفته ام و آن را هم ایشان با همان روشی که قبلاً دیدیم رفع می کنند، یعنی پس را به پیش و دراز را به مار اصلاح می کنند و توضیح می دهند که کاتب «پس و پیش را با هم اشتباه کرده و تعدی هم در کارش نبوده. انسان جایز الخطاست». دست مریزاد! بر طبق روشی که ایشان در کار تصحیح توصیه می فرمایند، دیگر قطعه الحاقی وجود نخواهد داشت. فقط این جا و آن جا لفظ برخی از ابیات کمی تغ و لغ است. آن را هم باید قلم برداشت و بی سر و صدا اصلاح کرد.

همچنین در مورد روایتی دیگر بنده نوشته بودم که به این دلیل که در هفده بیت نه واژه عربی: صعب، محاب، راحت، خلق، برهان، فلک، حریر، حلقه، و گبر بکار رفته که سه تای آنها، یعنی: صعب، راحت و گبر در شاهنامه تنها در همین ابیات آمده اند و گبر هم واژه موهنی است، الحاقی است. ایشان از میان همه این واژه ها فقط گبر را درخور اعتنا دانسته اند و پس از آن که مطالب مفصلی علیه نظر بنده ایراد فرموده اند، سرانجام به این نتیجه رسیده اند که حق با بنده است و این اصطلاح موهن است. ولی چون به سام اطلاق شده و سام زرتشتی نبوده عیبی ندارد. یعنی کسی که میان تشیع قرن چهارم و تسنن سده هفتم تفاوتی نمی گذارد، ناگهان در این جا در مورد مذهب اشخاص اساطیری مورا از ماست می کشد. آیا نه این است که واژه گبر اصطلاح موهنی است؟ پس دیگر چه فرق می کند که فردوسی آن را در حق ایرانیان پیش از زرتشت بکار برده باشد یا پس از زرتشت؟

کسی که هر واژه ای را که مزاحم اوست به گفته خود «بسیار آسان و مساده» برمی دارد و واژه دیگری جای آن می گذارد، البته شگفت نیست که دلایل دیگر بنده را به چیزی نگیرد. وصله خوردگی یعنی چه؟ تفاوت سبک یعنی چه؟ قافیه معیوب یعنی چه؟ واژه عربی یعنی چه؟ گبر واژه موهنی است یعنی چه؟ پاسخ همه این حرفها روشن است: «بقیه حرفها که فلان مصراع مست است و فلان ترکیب نمی تواند از فردوسی باشد، نه قابل اثبات است و نه قابل رد. چرا که مربوط می شود به سلیقه، و پوشیده نیست که هر کس سلیقه خود را بهتر از سلیقه دیگران می داند». آقای عزیز، وقتی بنده می گویم در این روایت در هفده بیت نه واژه عربی آمده که سه تای آن حتی در جایی دیگر از شاهنامه نیامده است و لذا این روایت متأخر است، این مربوط به سلیقه شخصی نیست، بلکه

مربوط به مسائل متن‌شناسی است که شما برای آن کمترین اهمیتی قائل نیستید. گذشته از این دلایلی که کسی بر رد یا اثبات مطلبی می‌آورد همه از یک درجه اهمیت برخوردار نیستند. برخی قویتر و برخی ضعیفتراند. برخی قائم به ذات خود هستند و برخی دیگر متکی به دلایل دیگر. بنده وصلگی سخن را که برخلاف عقیده ایشان دلیل مهمی در اثبات عدم اصالت سخن است و در شاهنامه می‌توان دهها نمونه آن را دید و با یکدیگر مقایسه کرد، هیچ‌گاه بعنوان تنها دلیل بر رد اصالت سخن نیاورده‌ام. همین‌طور بنده هیچ‌گاه تنها به دلیل تشیع فردوسی، روایتی را الحاقی ندانسته‌ام. ولی در تشیع فردوسی هیچ‌کس تا زمان مرحوم محمود خان شیرانی و مرحوم احمد آتش که هر دو گرفتار تعصب به تسنن و محمود بودند شک نکرده بود. چون اعتقاد به تشیع فردوسی کهنتر از روایت الحاقی مدح خلفای راشدین است. همان فردوسی که به عقیده ایشان در دیباجة کتاب خود گفته است که خورشید بر هیچ‌کس بهتر از بوبکر نتابد و عمر اسلام را آشکار کرد، در پایان کتاب تأسف خورده است که نام ایرانیان از این پس به بوبکر و عمر تبدیل خواهد شد. درست است که بوبکر و عمر را بعنوان مثالی برای نامهای عربی برگزیده است، ولی چرا بوبکر و عمر را؟ آیا می‌توان تصور کرد که بجای آنها محمد و علی می‌گفت؟ به نظر ایشان اصلاً «شیمه بودن فردوسی — گرچه از قدیم گفته‌اند — موضوع اثبات شده‌ای نیست» و منظور از تمثیل هفتاد کشتی هم که فردوسی آورده است همه ادیان و مذاهب‌اند و نتیجه منظور از آن پهن کشتی در میانه که محمد و علی و اهل بیت در آن نشسته‌اند، دین اسلام است و نه مذهب تشیع و لذا دعوت فردوسی به این کشتی میانه، نه دعوت به مذهب تشیع، بلکه دعوت به دین اسلام است و «به عبارت ساده‌تر هر کس چشم بهشت دارد باید مسلمان بمیرد». بنده از ایشان می‌پرسم که در این صورت چرا فردوسی کشتی میانه را کشتی محمد و علی و اهل بیت نامیده است؟ آیا نمی‌بایست آن را کشتی اسلام یا کشتی محمد می‌نامید؟ دیگر این که چرا شاعر پس از آن که مردم را به این کشتی میانه دعوت می‌کند، می‌گوید:

براین زادم و هم بر این بگنم چنان دان که خاک پی حیدرم  
 اگر منظور شاعر از پهن کشتی که محمد و علی و اهل بیت در آن نشسته‌اند دین اسلام است، دیگر چرا در پایان، ارادت خود را به علی تأکید می‌کند؟  
 بدین ترتیب ایشان همان‌گونه که قبلاً برای رفع اشکال از روایت ستایش خلفا حذف یک بیت را پیشنهاد کرده بودند، بدون آن که به تأثیر این کار در ابیات بعدی توجه داشته باشند، در این جا نیز بدون دقت کافی در متن عجولانه دست به تفسیر آن زده‌اند. ما پایینتر

نمونه‌های دیگری از این عدم دقت را نشان خواهیم داد. ولی قبلاً به این نکته اشاره کنم که این نظریه که فردوسی گفته است فقط کسانی که به دین اسلام گرویده‌اند به بهشت می‌روند، بی‌ربط‌ترین سخنی است که کسی دربارهٔ فردوسی ادعا کند. برای درک تعصب ملی و مذهبی فردوسی از یک سو و اغماض و تساهل دینی او از سوی دیگر، باید پیش از اینها در شاهنامه و جریانات مذهبی عصر فردوسی مطالعه داشت. ولی فعلاً این مختصر جای پرداختن به این مطلب نیست.

بنده با توجه به گزارش نظامی عروضی نوشته بودم که اختلاف میان فردوسی و محمود در اصل اختلاف مذهب بوده است. ایشان در رد نظر بنده نوشته‌اند: «این بنده تا کنون از اختلاف مذهبی فردوسی با محمود چیزی شنیده است...» چنان که گویی ایشان مرجع معتبری هستند که هر خبری باید قبلاً به گوش ایشان رسیده باشد تا سندیت پیدا کند. نظامی عروضی می‌نویسد:

محمود با آن جماعت تدبیر کرد که فردوسی را چه دهیم. گفتند پنجاه هزار درم و این خود بسیار باشد که او مردی رافضی است و معتزلی مذهب و این بیت بر اعتزال او دلیل کند که گفت:

به بینندگان آفریننده را      نسینی، مرزجان دو بیننده را  
و بر رقص او این بیتها دلیل است که او گفت:

خردمند گیتی چو دریا نهاد      برانگیخته موج از او تند باد  
چو هفتاد کشتی در او ساخته      همه بادبانها برافراخته  
میان یکی خوب کشتی عروس      برآراسته همچو چشم خروس  
پیمبر بدو اندرون با علی      همه اهل بیت نبی و وصی  
اگر خلد خواهی به دیگر سرای      بنزد نبی و وصی گیر جای  
گرت زین بد آید گناه من است      چنین دان و این راه، راه من است  
بر این زادم و هم بر این بگذرم      یقین دان که خاک پی حیدرم  
و سلطان محمود مردی متعصب بود. در او این تخلیط بگرفت و مسموع افتاد.

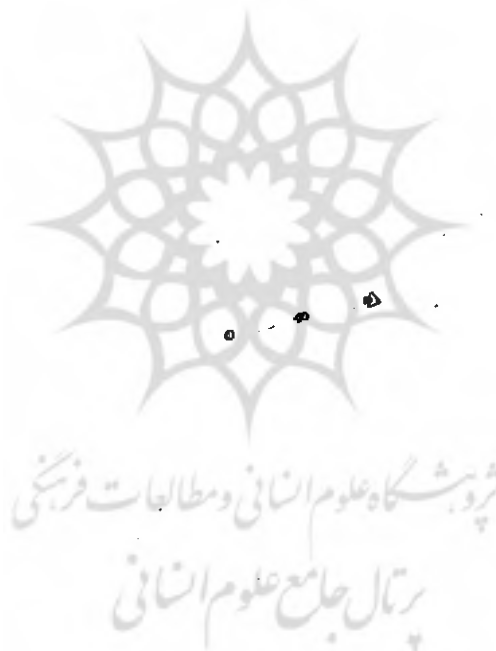
و چند سطر پایینتر از زبان امیر طبرستان:

گفت یا استاد، محمود را بر آن داشتند و کتاب تو را به شرطی عرضه نکردند و  
تو را تخلیط کردند و دیگر تو مرد شیعی و هر که تولی به خاندان پیامبر کند،  
او را دنیاوی به هیچ کاری نرود که ایشان را خود نرفته است...

بر طبق این گزارش، نظامی عروضی علت عمده و اساسی بی‌مهری محمود به

ع  
م  
ر  
ن  
ر  
ا  
ن  
ن  
ن  
ن  
ن

نه بمعنی دستکاری کردن در متن. ولی خدمت ایشان عرض می‌کنم که یک معنی فعل مرکب دست‌بردن «جرح و تعدیل و اضافه و نقصان کردن در نامه و کتاب و غیره» است (فرهنگ معین) و نیز مصدر مرخم دستبرد بمعنی «تصرف» هم هست و تصرف کردن در متن به معنی تغییر دادن آن است. لذا آقای عزیز، آیا بهتر نیست که بجای پرداختن به انشای دیگران، وقت و دقت خود را صرف نکات اصلی مقاله خود بفرمایید تا بازیتی را، بدون تأمل در مطالب پس و پیش آن حذف ننمایید و...





پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی